



بدون شرح!



کارگر نیایی مشغول انتقال آجرها
عکس از خبرگزاری روبرتز



سیل در ایالت «کالیفرنیا»ی آمریکا، عکس از آسوشیتد پرس

دنیانه روایت تصویر

در محضر بزرگان

آمادگی برای مرگ لازم است
نه عجله برای آن!

مرحوم حاج اسماعیل دولابی در بخشی از دستور العمل هایی برای زندگی مومنانه گفته‌اند:

موت را که بپذیری، همه غم و غصه‌ها می‌رود و بی‌اثر می‌شود. وقتی با حضرت عزرائیل رفیق شوی، غصه‌هایت کم می‌شود. آمادگی موت خوب است، نه زود مردن. بعد از این آمادگی، عمر دنیا بسیار پرازش خواهد بود. ذکر موت، دنیا را در نظر کوچک می‌کند و آخرت را بزرگ. حضرت امیر (ع) فرمود: یک ساعت دنیا را به همه آخرت نمی‌دهم. آمادگی باید داشت، نه عجله برای مردن.

برگرفته از کتاب «طوبی محبت»

ریشه ضرب المثل

بزخری کردن

نصرالدین گاو خود را برای فروش به بازار برد. چند شیاد که با هم شریک بودند، قرار گذاشتند که هر کدام از راهی بیایند و به او بگویند این بز را به چند می‌فروشی؟ شیاد اولی آمد و پس از سلام و تعارف با نصرالدین گفت: «قیمت این بز چند است؟» نصرالدین سخت برافروخت و گفت: «مگر کوری؟ این گاو است.» و به راه افتاد. شیاد دومی رسید و گفت: «عمو این بز را چند می‌فروشی؟» و بعد هم شیاد سومی آمد و به نام بز، گاو را خریدار شد! نصرالدین با خود گفت: «نمی‌شود که همه اشتباه کنند شاید این که من گاوش می‌دانم بز باشد!» بالاخره، آخرین شیاد، گاو نصرالدین را به نام بز و به قیمت بز خرید و این مثل «بزخری کردن» از این‌جا باب شد. هر گاه کسی از راه تحقیق فروشنده، جنس او را از آن بخرد این مثل حکایت حالش می‌شود.

برگرفته از کتاب «فرهنگنامه امثال و حکم ایرانی» گردآوری امین خضرائی

فتو شعر



بریده‌ها

سرباز هایی که فرمان نمی‌برند!

من رو به دسته‌ام بردن. دستور دادم: «دسته! به جای خود!» اما دسته حتی از جاش تکون هم نخورد. یکی دراز کشیده بود، یکی نشسته بود و سیگار می‌کشید، یکی هم که گردنش رو با صدا می‌چرخوند، گفت: «آخی!». خلاصه، وانمود کردن اصلا منو ندیدن. براشون سنگین بود! اونا مرد بودن، بچه‌های شناسایی، حالا باید از یه دختر بیست ساله فرمان ببرن. من این رو خیلی خوب درک می‌کردم ولی مجبور بودم فرمان بدم: «بلند شید ببینم!» یکهو دیدم تیراندازی شروع شد... پریدم تو خندق، از اون جایی که شنلم تو بود و کف خندق هم گلی، تو خندق به پهلو روی پرف‌ها خوابیدم تا شنلم گلی نشه. دختره احمق! شنل برام مهم‌تر از زندگی بود! سربازام وقتی این صحنه رو دیدن زدن زیر خنده.

کتاب «جنگ چهره زنانه ندارد» اثر سولانا الکساندرونا الکسیویچ توضیح: این کتاب، خاطرات زنان روس شرکت‌کننده در جنگ جهانی دوم است.

انگلیش آموزی



اندک صبر

با تو و برای تو

اگر تو نبودی عشق نبود
همین طور
اصراری برای زندگی
اگر تو نبود
من کاملاً بی‌کار بودم
هیچ کاری در این دنیا ندارم
جز دوست داشتن تو

رسول یونان

داستان جایزه‌های بعضی جشنواره‌ها!



دور دنیا

پیرترین ماهی آکواریومی دنیا!



اسکای نیسوز/ «نیبا» ماهی که در آکواریومی در «شیکاگو»ی آمریکا نگهداری می‌شد در ۹۰ سالگی از دنیا رفت و نام خودش را به عنوان پیرترین ماهی آکواریومی ثبت کرد! در طول سال‌هایی که او هم‌مان آکواریوم بوده است یعنی از سال ۱۹۳۳ تاکنون، بیشتر از ۱۰۰ میلیون نفر از او دیدن کرده‌اند. او اولین بار از استرالیا برای نگهداری در این آکواریوم به آمریکا فرستاده شده و همه عمرش را در این آکواریوم سپری کرده است.

افسانه‌های نوین

خفه کردن چوپان دروغگو

پسرک چوپانی در روستایی هر روز صبح گوسفندان مردم را جمع می‌کرد و به تپه‌های نزدیک روستا می‌برد و می‌چراند. او تمام روز تنها بود و حوصله‌اش سر می‌رفت. یک روز از بالای تپه چشمش به مردم‌ده افتاد که وسط ده جمع شده بودند مثل سیاهی لشکر سربازها، الکی باهم حرف می‌زدند و ناگهان الکی قافاه می‌خندیدند. چوپان فکری به ذهنش رفته رسید و تصمیم گرفت کمی تفریح کند.

پسرک از ته اعماق جانش فریاد کشید: «آی گرگ، گرگ، گرگ آمد.»

مردم ده صدای چوپان را شنیدند و برای کمک به طرف تپه دویدند. ولی وقتی با نگرانی به بالای تپه رسیدند، پسرک را اخندان دیدند. چوپان گفت: «حوصله‌ام سر رفته بود، سر به سرتون گذاشتم!» مردم از این کارش ناراحت شدند و با عصبانیت به ده برگشتند. کدخدای ده که چهل تا پیراهن بیشتر از بقیه پاره کرده بود، چون سبایزش ۹ ایکس لاج بود و هفته‌ای یکی پاره می‌کرد، گفت: «من این داستان رو تو کانال «قصه‌های خنک برای بچه‌های خنک» خوندم. این هر روز ما رو می‌داره سر کار و آخرش یه روزی که واقعا گرگ به گله می‌زنه ما باور نمی‌کنیم و همه به فنا می‌ریم.»

اهالی با دهان باز از تعجب به کدخدا نگاه می‌کردند که وی افزود: «چیه مثل بز نگاه می‌کنی؟! اهالی دهانشان را بستند و وی بار دیگر افزود: «چاره‌اش اینه...» سپس سرشان را نزدیک گوش کدخدا آوردند و مثل سربازها الکی پیچ کردند و الکی سرتکان دادند و تایید کردند.

فرادی آن روز پسرک چوپان وقتی می‌خواست گوسفندها را از در خانه‌ها جمع کند، کدخدا یک بسته بهش داد و افزود: «بیا، اینو بگیر تا حوصله‌ات سر نره و گوسفندهای ما رو هم به فنا ندی.» پسرک وقتی در بسته را گشود، دید درون آن یک تیلت با بازی‌های مهیج، به همراه یک سیستم دزدگیر ضد گرگ بود که روی گوسفندها نصب می‌شد و اجازه نمی‌داد هیچ گرگی به گله برزد. این گونه بود که پسرک از عادت زشت دروغ‌گویی خود دست برداشت و به عادت زشت اعتیاد به رایانه روی آورد و گوسفندها هم جاق و چله و تبدیل به کیاب و شیشلیک و قیمه شدند!

علکساندر کاریراتور

مسابقه شماره ۱۳۶

با نگاه طنز، زیر هر تصویر، کلمه معناداری نوشتیم. بعدش هر حرف الفبا رو به علامتی تبدیل کردیم. شما بگین کلمات چی هستن! پاسخ رو تا ساعت ۲۳ فقط به خط اختصاصی ۰۳۰۰۷۲۲۵۲ پیامک کنین. جایزه نقدی به قید قرعه برای کسانی واریز می‌شه که پاسخ صحیح ۳ مسابقه پیاپی رو فرستاده باشن. پاسخ در ستون «ما و شما»ی بعدی! متن کل پیامک‌های رسیده در وب سایت



× < × ÷ ! ÷ -



× ÷ - = ×



× * * ÷ * ((

سلام. بازی فوتبال سه‌شنبه شب بین استقلال و السد قطر رو دیدین؟ این عکس از اون بازی انتخاب شده. بازیکنی که افتاده، همون «ژاوی» معروفه و سیدمهدی رحمتی دروازه‌بان استقلال رفته بالای سرش و داره یه چیزی بهش میگه. به نظر شما چی میگه؟ تا ساعت ۱۲ روز شنبه وقت دارین تا برای این تصویر، یه دیالوگ طنز بنویسین و همراه با اسمتون، برای ما به شماره پیامک ۰۹۹۹۰۹۹۹ یا تلگرام ۰۹۲۱۵۲۰۳۹۱۵ بفرستین. بهترین جمله‌های ارسالی یکشنبه‌به‌اسم خودتونیسند چاپ می‌شه. فراموش نکنین اول پیامک‌تون، اسم صفحه «همشهری سلام» یا ستون «چی میگه؟» رو بیارین. در انتهای پیام هم نام و نام خانوادگی تون رو بنویسین. به ۵ دیالوگ برتر بلیت استفاده از یک شهربازی در مشهد، هر کدوم به ارزش ۶۵ هزار تومان اهدا می‌شه.



باغ‌آور تپوهای موبایل حسابی‌آباده!

سلام. برنده مسابقه ۱۳۰ تا ۱۳۲ شماره ۷۳۵...۹۱۵۱ هستن که لازمه نام و نام خانوادگی و شماره ۱۶ رقمی کارت‌بانکی شون‌رواز همون خطی که برنده‌شدن پیامک کنن. برنده مسابقه های ۱۳۳ تا ۱۳۵ هم شماره ۶۷۹...۰۹۱۵۷ هستن که به شیوه‌بالا جایزه نقدی پنجاه هزار تومنی شون‌رومی گیرن به زودی. اما پیامکی که شبیهش چندتا داشتیم: * ۰۹۱۵۰...۴۸۴ آقا خیلی اجحاف شد در حق ما، ۵شنبه روزنامه به دست ما نرسید! یه کاری بکن باغت‌آباد. - عرض شود خدمتون که: من که باغ ندارم الحمدلله که آباد باشه یا ویران. ولی به هر دلیلی که روزنامه به دستتون نرسه می‌تونین از وب سایت روزنامه خراسان، «خفن استریپ» رو در بخش ازندگی سلام، ببینین. شکر خدا اینترنت هم که توی همه گوشیه‌ها پیدا میشه و باغ‌آور تپوهای موبایل هم حسابی‌آباده، فعلاً!

دی روزنامه

اجاره تخت‌های جمشیدخان

بعضی خبرها هستند که هم‌زمان هم خوشحال‌کننده‌اند و هم ناراحت‌کننده. مثل همان اصلاح «خوشخانه یا متأسفانه» که بعضی‌ها به کار می‌برند و معلوم نیست بالاخره طرف خوشحال است یا ناراحت! جریان همین خبر است که رئیس پژوهشگاه میراث فرهنگی گفته: «هیچ موزه‌ای در دنیا نیست که اشیای ایرانی نداشته باشد.» چه از این بهتر که فرهنگ و تاریخ ایران در تمام دنیا گسترده شده باشد و همه مردم جهان با تمدن هزاران ساله ما آشنا شوند. تا می‌خواستیم باد به‌غیغ بیندازیم برای این خبر، آقای رئیس پژوهشگاه ادامه داد: «اکنون حدود چهار هزار قطعه از تخت جمشید در موزه‌های دنیا قرار دارد.» بیا! بی‌خود نیست که وقتی رفتیم شیراز و یک سر به تخت جمشید زدیم، در مقایسه با عکس‌های چند دهه قبلش انگار آب رفته بود و به جز روتختی‌اش و چهار تا ستون کج و دو تا دروازه لنگه‌به‌لنگه و سه تا سرستون نصفه، چیز دیگری باقی نمانده بود! لابد همان علاقه‌مندان به فرهنگ و تمدن ایرانی زحمتش را کشیده بودند و آن چهار هزار قطعه را به عنوان یادگاری برای موزه‌دار هایشان پیشکش برده بودند! ولی باز تا می‌خواستیم ناراحت بشویم از این موضوع، دوباره خوشحال شدیم که دست کم آن چهار هزار قطعه در موزه هستند و جایشان امن است.

وگرنه اگر قرار بود در همان تخت جمشید می‌ماندند و می‌رفتیم دیدنشان، یا حس وطن‌دوستی‌مان گل می‌کرد و هر دفعه یک تکه تک‌اش را یادگاری می‌کشیدیم و به خانه می‌بردیم تا در دکور اتاق کنار صدف‌های دریای خزر که پارسل تابستان از ساحل جمع کرده بودیم و مرجان‌های خلیج فارس که عید یواشکی از توی آب کشیدیم، بگذاریم. یا برای این که تمدن چند هزار ساله خاندان‌مان را نشان بدیم با کلید روی دروازه ملل، نام و شماره تلفن‌مان را حک می‌کردیم تا ملل آینده هم ما را بشناسند. یا برای اثبات نمک خانوادگی‌مان، با خود کار برای سرازهای نقش برجسته سیبل و عینک می‌گذاشتیم و زیر کتیبه‌هایش کجاست مفرح می‌نوشتیم. یا کنارش سد و فرودگاه و مجتمع تجاری می‌زدیم و جا کم می‌آوردیم و مجبور می‌شدیم روی تخت جمشید، بساط چای پهن کنیم و روی پله‌هایش برای مشتری‌ها قلیان چاق کنیم و کتاب باد بزنیم! علیرضا کاردار

تا حالا دقت کردین؟



نویسنده: سیدمصطفی صابری، تصویر ساز: سعید مرادی

ماوشما

شماره پیامک: ۲۰۰۰۹۹۹

* ستون «چی میگه؟» همون یکی بود؟! یعنی هر چیزی من خوشم بیاد نیست و ناپودش می‌کنید؟! خب چاپ کنید دیگه! جایزه بهتری هم بدید! * ستون «۳ نقطه» خیلی قشنگه. ضمناً از «سفرنامه»های منصور ضابطیان بیشتر بگذارید. یابری، مشهد * به نظرم کسی که توی «ماوشما» گفته بود «خفن استریپ» به روزهای اوجش داره برمی‌گرده، اشتباه می‌کنه. اتفاقاً من فکر می‌کنم ایده‌های «خفن استریپ» تموم شده و خیلی وقته که دارین چیزای مسخره چاپ می‌کنید! سیدمرتضی، تربت حیدریه * ناز نفست آقای خوش‌حال که حرف حق می‌زنی! ای که چقد دلم خه کی‌روش ره اخراج کنن! غرور ملی‌ام بدجوری جریحه‌دار رفته. * همسر عزیزم کاظم جان، کمک کن بتونم کنارت بمونم. دلم خیلی گرفته‌ارت. همسر اعظم * اگر می‌شه درباره کهریز بدن و راه‌های درمان آن توضیح بدید، ممنون می‌شم. * تولد پسر امیرعلی جان را تبریک می‌گویم، سربلند باشی دانشجوی نخبه. * مانان نگین